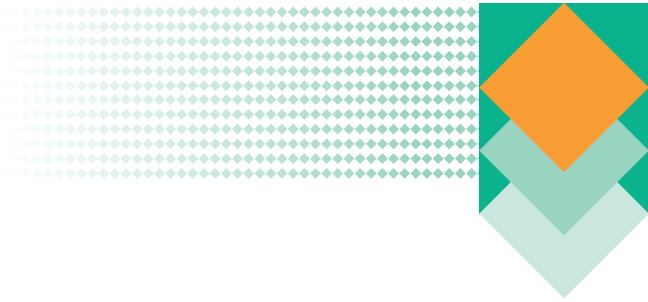




## حکمت اشراق





## شهاب‌الدین سهروردی

با مرگ ابن رشد، بسیاری از مورخان فلسفه در مغرب زمین تصور می‌کردند که فلسفه اسلامی در غرب جهان اسلام غروب کرده است اما برخلاف گمان ایشان، از سلاله حکمای الهی و در مشرق جهان اسلامی، در سرزمین ایران کودکی تولد یافت که بعدها فلسفه اسلامی را وارد مرحله جدیدی کرد. او کسی نبود جز شهاب‌الدین یحیی بن حبش سهروردی مشهور به شیخ اشراق.

شیخ شهاب‌الدین سهروردی از برجسته‌ترین چهره‌های حکمت اسلامی و فرهنگ ایران زمین و گوهری تابناک در میان همه فرزندان عالم است. او در سال ۵۴۹ هجری قمری در قریه سهرورد زنجان دیده به جهان گشود. در مراغه نزد مجدالدین جیلی به تحصیل پرداخت و اصول فقه را آموخت. در همین شهر و در محضر همین استاد، با فخر رازی هم‌درس بود. گویند پس از مرگ سهروردی، نسخه‌ای از کتاب «تلویحات» او را به امام فخر دادند؛ او آن کتاب را بوسید و بر دیده نهاد و به یاد دوست قدیم و یار مدرسه، سرشک حسرت از دیده فشاند.

سهروردی برای تکمیل تحصیلات و معلومات خود از مراغه راهی اصفهان شد<sup>۱</sup> و در این شهر با افکار و آرای شیخ‌الرئیس که در آن زمان در کمال شهرت بود، آشنایی کامل یافت. او پس از به پایان رساندن تحصیلات رسمی عزم سیر و سفر کرد و سفرهای خود را با سلوک معنوی و عرفانی درآمیخت. مدتی با جماعت صوفیه مصاحبت کرد و در این اثنا به ریاضت و مجاهدت با نفس مشغول شد و در خلوت به فکر و ذکر و زهد و عبادت پرداخت. غالب ایام سال روزه بود و زندگی را به سختی می‌گذرانید تا آنکه به مقامات عالیّه سالکان و غایت مراتب حکیمان نائل شد و صاحب کرامات و خوارق عادات گردید.

۱. در اصفهان نزد ظهیرالدین فارسی کتاب «بصائر» ابن سهلان ساوی را در منطق فرا گرفت.

صاحب طبقات الاطباء<sup>۱</sup> از قول یکی از فقیهان حکایت می‌کند: «در کاروان‌سرای در ارض روم هنگام زمستان فرود آمدم، آواز تلاوت قرآن را شنیدم، به سرایدار گفتم که این کیست که تلاوت می‌کند؟ گفت: شهاب‌الدین سهروردی است.»

گفتم: مدتی است راجع به او چیزهایی می‌شنوم؛ مایل بودم او را از نزدیک ملاقات کنم. گفت: هیچ کس را نمی‌پذیرد ولی هرگاه خورشید بالا آمد، از اتاق خود خارج می‌شود و کنار صفا می‌نشیند.

برکنار صفا به انتظار نشستیم؛ وقتی که آمد، از جای برخاستم و به او سلام کرده و فهماندم که قصد دیدارش را دارم. سجاده خود را جمع کرد و نشست. با او سخن گفتم و او را در عالمی دیگر یافتیم. کم‌کم سفرهای سهروردی گسترده‌تر شد تا به آناتولی رسید و از آنجا به سوریه رفت و به شهر حلب وارد شد. در آنجا با حاکم شهر، ملک ظاهر پسر صلاح‌الدین ایوبی، قهرمان جنگ‌های صلیبی، دیدار کرد. ملک مقدمش را گرامی داشت و او را تکریم بسیار کرد و از او خواست تا در حلب بماند. شیخ دعوت ملک را پذیرفت و درس و بحث خود را در مدرسه حلاویه آغاز کرد.<sup>۲</sup> شیخ در بیان مسائل بی‌باک بود و صراحت لهجه او گاهی به فاش شدن اسرار سیر و سلوک و رموز عرفان منجر می‌شد. سرانجام، فقهای قشری عامه که تنها به ظواهر شریعت توجه داشتند، علیه او شوریدند و سخنانش را خلاف اصول دین پنداشتند؛ تاجایی که ملک ظاهر را به قتل او تشویق کردند. ملک که در باطن به شیخ ارادت می‌ورزید، به خواسته فقها وقعی ننهاده و از قتل او ابا کرد. فقها هم بیکار نشستند و شکواییه‌ها نزد صلاح‌الدین ایوبی فرستادند و انجام این کار را از او خواستند.

صلاح‌الدین به ملک ظاهر نامه‌ای نوشت و به بهانه برخی ملاحظات سیاسی دستور قتل سهروردی را داد. فقها هم به اصرار خود ادامه دادند تا سرانجام ملک ظاهر خلاف میل باطنی خود، شیخ را در حلب زندانی کرد. شیخ در زندان در سن ۳۶ یا ۳۸ سالگی به نحو مرموزی بدرود حیات گفت.<sup>۴</sup>



۱. طبقات الاطباء، نوشته ابن ابی‌اصیبه.

۲. در همان جا بود که شاگرد و پیرو وفادارش شمس‌الدین محمد سهروردی مؤلف کتاب نزهة الارواح و روضة الافراح به وی پیوست.

۳. پیش از سهروردی نیز جماعتی ابن‌سینا را ملحد و کافر خوانده بودند و او در پاسخ گفته بود:

کفر چو منی گزاف و آسان نبود	محکم‌تر از ایمان من، ایمان نبود
در دهر چو من یکی و آن‌هم کافر	پس در همه دهر یک مسلمان نبود

۴. به روایتی او را به دار آویختند و به روایتی او را خفه کردند و برخی نوشته‌اند که چون شیخ دانست که قصد کشتن او دارند، این تقاضا را مطرح کرد: مرا در خانه‌ای محبوس سازید و طعام و شراب به رویم ببندید تا پیش پروردگارم بروم.

سرانجام در روز جمعه آخر ذی‌الحجه الحرام ۵۸۷ هجری، جنازه او را از زندان بیرون آوردند. علت قتل او معاندت با شرایع آسمانی اعلام شد و به این ترتیب، سهروردی نیز سرنوشتی همانند سقراط یافت. تذکره‌نویسان او را شیخ مقتول و پیروانش او را شیخ شهید لقب دادند.

- به نظر شما کسی که عقل خود را در فلسفه به بلوغ نرسانده می‌تواند در مسیر سلوک و قرب الی الله موفق شود؟
- چرا سهروردی برای کشف حقیقت، این همه سختی را تحمّل کرد؟

## آثار و تألیفات

سهروردی در طول عمر کوتاه اما پربار خود در زمینه فلسفه کار زیادی انجام داد و حدود پنجاه کتاب و رساله از او به یادگار ماند. نوشته‌های او رموز حکمت و اسرار عرفان را شامل می‌شود و موجب اعجاز حکیمان و عارفان است. نگارش او در نهایت فصاحت و بلاغت است و ادیبان و نویسندگان او را تحسین کرده‌اند.

آنچه سهروردی به زبان پارسی نگاشته است حاوی عبارات بدیع در حکمت و از گوهرهای نثر فلسفی و عرفانی این زبان است و آنچه به زبان عربی نوشته، نثری پخته و بسیار عالی دارد. همه کتاب‌ها و رساله‌های او آراسته به آیات قرآنی و سرشار از احادیث است و اتصال او را به خزاین وحی نبوی نشان می‌دهد. کتاب‌های سهروردی را می‌توان به چهار دسته تقسیم کرد:

**۱** کتاب‌های صرفاً فلسفی او که به زبان عربی نوشته شده و عبارت‌اند از: تلویحات، مقاومات، مطارحات و حکمة الاشراق. او در سه کتاب نخست، مسائل فلسفی را از دیدگاه مشائیان مطرح کرده و در موارد متعدد به شیوه خود آنها به ایشان انتقاد کرده است. این کتاب‌ها تسلط کامل سهروردی را بر حکمت مشائی آشکار می‌سازند.

کتاب چهارم یا «حکمة الاشراق»، مهم‌ترین اثر فلسفی او به‌شمار می‌رود و به‌راستی فلسفه جدیدی را شامل می‌شود. سهروردی در این کتاب از شیوه مشائیان فراتر می‌رود و به آرزوی ابن سینا در زمینه تحقق بخشیدن به حکمت مشرقی جامه عمل می‌پوشاند.

**۲** دسته دوم، رساله‌های عرفانی اوست که به زبان پارسی و عربی تألیف شده و حاوی حکایات پر رمز و رازی است که در آنها مراحل سیر و سلوک نفس از حسیض عالم طبیعت تا برترین مراتب هستی و نیل به رستگاری، به طریقه اشراقی توصیف شده است.

این رساله‌ها عبارت‌اند از: عقل سرخ، آواز پر جبرئیل، لغت موران، صغیر سیمرغ، هیاکل النور، الواح عمادی، کلمة التصوف و ... .

۳ ترجمه‌ها و شروحي که سهروردي بر کتب پيشينيان خود و قرآن مجيد و احاديث تحرير کرده است؛ مانند ترجمه فارسي رساله الطير ابن سينا، شرحي بر اشارات و تنبيهات، تفاسيري بر چند سورة قرآن و برخي احاديث.

۴ دعاها و مناجات‌نامه‌هايي به زبان عربي که الواردات و التقديسات ناميده شده است.

### تکمیل



اگر در هر کلاس از بين دانش‌آموزان ايران، حداقل يک نفر همانند شيخ، بيشتر عمر خود را در تحقيق و تفحص و سير و سلوک و نگارش آثار متعدّد و پرمغز بگذرانند، چه آينده‌اي را براي ايران اسلامي پيش بيني مي‌کنيد؟

### روش اشراقی

حکمت اشراق نوعی بحث از وجود است که تنها به نیروی عقل و ترتیب قیاس برهانی اکتفا نمی‌کند بلکه شیوه استدلالی محض را با سیر و سلوک قلبی همراه می‌سازد. فیلسوف اشراقی می‌کوشد هر آنچه را در مقام بحث و نظر و بر پایه براهین محکم عقلی استوار می‌کند، به تجربه درونی دریابد و به ذاتاً دل نیز برساند. سهروردي تحقيق فلسفي به شیوه استدلالی محض را بی‌حاصل می‌داند و سیر و سلوک روحانی را هم بدون تربیت عقلی و استدلالی موجب گمراهی قلمداد می‌کند. پس، حکمت اشراق هم با حکمت مشاء و هم با تصوف و عرفان متداول متفاوت است؛ زیرا حکمت مشاء از عقل نظری فراتر نمی‌رود و عرفان و تصوف رسمی نیز به برهان و استدلال بهای چندانی نمی‌دهد.<sup>۱</sup>

### تحقیق



از نظر سهروردي خطر فيلسوفان بی‌سلوک و سالکان بی‌فلسفه و استدلال چیست؟  
(به نظر شما ابليس بر کدام دسته غالب تر است؟)

۱. مشهور است که ابن سينا با ابوسعید ابوالخیر، عارف نامدار زمان خود، ملاقات کرد و پس از سه روز مصاحبت و مجالست با هم وداع کردند و از هم جدا شدند. وقتی شاگردان ابن سينا درباره ابوسعید از وی سؤال کردند، بوعلی گفت: او می‌بیند آنچه را که ما می‌دانیم. اصحاب ابوسعید هم جوابی نظر وی درباره ابن سينا شدند و او گفت: او می‌داند آنچه را که ما می‌بینیم. شيخ اشراق حکيم واقعي را کسی می‌داند که دانش و بيشش را با هم آميخته است.



با توجه به متن زیر که ترجمهٔ متنی از مطارحات شیخ اشراق است فیلسوف حقیقی از نظر شیخ اشراق چه کسی است؟

«اگر کسی فکر کند که می‌تواند تنها به وسیلهٔ مطالعهٔ کتب، بدون سیر و سلوک طریق قدسی عرفان و بدون داشتن تجربهٔ مستقیم انوار روحانی، فیلسوف (حکیم یا خردمند) شود اشتباه بزرگی مرتکب شده است درست همان گونه که سالک طریق قدسی، یعنی عارف که فاقد نیروی تفکر تحلیلی (حکمت بحثی و استدلالی) است تنها یک عارف ناقص و غیر کامل است، همین‌طور هم جست‌وجوگر حقیقت، یعنی فیلسوف، اگر فاقد تجربهٔ مستقیم و بی‌واسطهٔ اسرار الهی باشد فقط فیلسوفی ناقص و حقیر و کم‌قدر است». (مطارحات، صفحهٔ ۳۶۱)



ایرادهای مهم شیخ اشراق به حکمت مشاء و عرفان رسمی چیست؟

## مدارج دانایی

سهروردی کسانی را که در جست و جوی معرفت‌اند، به چهار دسته تقسیم می‌کند:

- ۱ آنان که تازه عطش و شوق معرفت یافته‌اند و جویای آن هستند.
- ۲ آنان که به معرفت ظاهری دست یافته و در فلسفهٔ استدلالی به کمال رسیده‌اند ولی از ذوق و عرفان بی‌بهره‌اند. سهروردی، فارابی و ابن‌سینا را از این دسته می‌شمارد.
- ۳ آنان که به صور استدلالی و طریقهٔ برهانی توجهی ندارند و همچون حلاج و بایزید بسطامی و بوسهل تُستری فقط به تصفیهٔ نفس پرداخته و درون را به نور معرفت روشنی بخشیده‌اند.
- ۴ سرانجام آنان که هم در صور برهانی به حد کمال رسیده‌اند و هم به اشراق و عرفان دست یافته‌اند. او این افراد را حکیم متأله می‌خواند و می‌نویسد:

«هرگاه اتفاق افتد که در زمانی حکیمی غرق در تأله بوده و در بحث نیز استاد باشد، او را ریاست

تامه بوده و خلیفه و جانشین خدا اوست... و جهان هیچ‌گاه از حکیمی که چنین باشد خالی نیست... زیرا صاحب مقام خلافت را بایسته است که امور و حقایق را بی‌واسطه از مصدر جلال دریافت کند و البته مراد من از این ریاست، ریاست از راه قهر و غلبه نیست؛ بلکه گاه باشد که امام متأله در ظاهر مستولی باشد و گاه به‌طور نهانی... و او راست ریاست تامه؛ اگر چه در نهایت گمنامی باشد و چون ریاست واقعی جهان به دست او افتد، زمان وی بس نورانی و درخشان شود و هرگاه جهان از تدبیر حکیمی الهی تهی ماند، ظلمت و تاریکی (بر عالم و آدم) سایه افکند».

### تکمیل



- با توجه به متن زیر مناسب‌ترین نوع تعلیم و تربیت اسلامی از نظر شیخ اشراق چه نوع تعلیم و تربیتی است؟  
«شیخ اشراق در المشارع و المطارحات معتقد است برای وصول به مقام حکمت و درک علوم الهی علاوه بر طلب و کوشش مداوم داشتن استاد کامل و راهنمای ماهر از شروط اساسی است تا در پرتو هدایت آن استاد با کوشش خستگی‌ناپذیر بارقه‌ای از نور حکمت طالب را روشن نموده و سکینه ثابت الهی نصیب وی گردد». (ابراهیمی دینانی، شعاع اندیشه و شهود در فلسفه سهروردی، صفحه ۲۰)
- با توجه به کتاب تلویحات، پنج طبقه‌ای که شیخ اشراق برای حکما قائل است، بنویسید.

### استخراج پیام



چرا شیخ اشراق مدارج دانایی را از اهل فلسفه آغاز و به کسانی که هم در حکمت بحثی (فلسفه و استدلال عقلی) و هم در حکمت ذوقی (عرفان) به کمال رسیدند ختم می‌کند؟



## منابع حکمت اشراق

شیخ اشراق برای تدوین فلسفه خویش از منابعی چند مدد جسته است. تأثیر این منابع را در سراسر آثار او می‌توان مشاهده کرد:

**۱ حکمت الهی یونان:** او در میان یونانیان برای فیثاغورث، امپدکلس<sup>۱</sup> و به‌ویژه افلاطون ارزش و احترام خاصی قائل بوده و افلاطون را «امام‌الحکمه» و پیشوای حکمای اشراق می‌داند. مقام علمی ارسطو را می‌ستاید، اما افلاطون را بسی برتر از وی می‌داند و بر ابن سینا خرده می‌گیرد که چرا اهمیت افلاطون را نشانخته و سرمایه علمی او را اندک شمرده است. به نظر سهروردی، افلاطون نیز حکیمی اشراقی بوده و بحث و استدلال را با ذوق عرفانی جمع کرده است.

**۲ حکمت مشاء:** شیخ اشراق با حکمت مشاء و به‌ویژه افکار ابن سینا آشنایی کامل داشته و بهره فراوانی که از تعالیم ابن سینا نصیب او شده، در نوشته‌هایش نمایان است. او از کتب عرفانی و رمزی ابن سینا حظ بسیار برده و بدون شک اجزائی از حکمت مشرقی و قطعاتی از کتاب «الانصاف» ابن سینا را در دسترس داشته است.



زرتشت

**۳ حکمت ایران باستان:** شیخ اشراق به حکمت پارسی و شخص زرتشت توجه خاصی داشته و پاره‌ای از مطالب و برخی از اصطلاحات حکمت اشراق را از اوستا و منابع پهلوی گرفته است. او در کتاب حکمة‌الاشراق از زرتشت با عنوان حکیم فاضل نام برده و خود را زنده کننده حکمت ایران باستان معرفی کرده است.

۱. Empedocles

به عقیده سهروردی، در ایران باستان امتی می‌زیست که مردم را به حق رهبری می‌کرد. خداوند نیز این امت را به راه راست هدایت می‌فرمود. سهروردی افراد این امت را پهلوانان و جوانمردانی یگانه‌پرست می‌داند که مشمول آیهٔ «خداوند ولیّ کسانی است که ایمان آوردند و ایشان را از ظلمات به سوی نور هدایت می‌کند.»<sup>۱</sup> شدند و به مرحلهٔ شهود نور الهی رسیدند. او آنها را در زمرهٔ حکیمانی می‌داند که به مدد شیوهٔ اشراقی به مقام عرفان دست یافته‌اند.<sup>۲</sup> توجه سهروردی به حکمت ایرانیان یادآور این حدیث نبوی ﷺ است: «اگر علم در ثریا هم باشد، مردانی از فارس به آن دست می‌یابند».<sup>۳</sup>

در واقع، تفکر سهروردی نشانهٔ توانایی عظیم فرهنگ اسلامی در هضم و جذب اندیشه‌های گوناگون است. این فرهنگ غنی، حکیمی را پرورش داده که می‌تواند میراث فرهنگی ایران باستان و پهلوانان فرزانه‌ای چون کیومرث و تهمورث و حکیمانی چون زرتشت و جاماسب را با میراث یونانیان و سرمایهٔ عارفان بزرگ اسلامی چون بسطامی و حلاج در افق اندیشهٔ اسلامی تألیف کند و حکمتی عظیم فراهم آورد.

**۴ تعالیم اسلامی:** شیخ اشراق حکیمی مسلمان و معتقد و پای‌بند به ظاهر و باطن دین بوده، در فقه اسلامی کتاب نوشته است و سُور قرآنی را تفسیر کرده و کتب او سرشار از آیات قرآنی و روایات اسلامی است. وی دوگانه‌پرستان و پیروان مانی و مزدک را آشکارا نکوهش می‌کند. به علاوه، نظر بلند عارفانه و دل‌شوریدهٔ او با تعصبات ملی و قومی به هیچ روی تناسب و سازگاری ندارد.

## تأمل فلسفی

از اینکه شیخ اشراق در میراث گذشتگان حکمت الهی را جست‌وجو می‌کند و معتقد است انس پیشینیان با واقعیت و درک آنان از حقیقت بیشتر و روشن‌تر از متأخران است، چه نتیجه‌ای را در خصوص تفکر بشری از آغاز تاکنون می‌توان گرفت؟

۱. سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۵۷

۲. مجموعه مصنفات شیخ اشراق جلد سوم، الواح عمادی، لوح چهارم، ص ۱۸۴

۳. کنز العمال، جلد ۱۲، ص ۹۰

## ❖❖❖ حقیقت واحد

سهروردی از تعالیم اسلامی آموخته بود که حقیقت امری واحد و منسوب به منشأ واحد یعنی ذات الهی است: «الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ»<sup>۱</sup> و هر آن کس که از حقیقت بهره‌ای دارد، وامدار مبدأ حقیقت است. او می‌گوید: «حقیقت، خورشید واحدی است که به جهت کثرت مظاهرش تکثر نمی‌یابد؛ شهر واحدی است که باب‌های کثیر دارد و راه‌های فراوان به آن منتهی می‌شود»<sup>۲</sup>. از نظر سهروردی، حقیقت در دل حکیم وطن دارد؛ هیچ سرزمین و قوم خاصی بر دیگران برتری ندارد، مگر اینکه از حقیقت و حکمت بهره بیشتری داشته باشد.

## ❖❖❖ گفت‌وگوی فلسفی

عبارت زیر را تفسیر کرده و پس از آن با بحث و استدلال بهترین تفسیر را انتخاب نمایید: «حقیقت، خورشید واحدی است که به جهت کثرت مظاهرش تکثر نمی‌یابد؛ شهر واحدی است که باب‌های کثیر دارد و راه‌های فراوان به آن منتهی می‌شود.»

## ❖❖❖ کشف رابطه

چه رابطه‌ای بین عبارت قبلی و عبارت زیر وجود دارد؟  
«کسانی که از صعود به قلّه قاف حقیقت، خود را ناتوان می‌بینند به حکم تن‌آسانی و سهولت‌طلبی افسانه را به‌جای حقیقت برمی‌گزینند، و در این سودای بی‌حاصل است که جنگ هفتاد و دو ملت آغاز می‌گردد.»

## ❖❖❖ تمثیل اشراق

فلسفه سهروردی بر حقیقت نور و ظلمت استوار است و علت نام‌گذاری فلسفه او به «اشراق» - به معنای لغوی «روشن کردن و نورانی شدن» - نیز به همین جهت است.  
کلمه اشراق از یک طرف به مفهوم نور و روشنایی است و از طرف دیگر به جهت جغرافیایی

۱. حقیقت از جانب خدای توسست (سوره بقره، آیه ۱۴۷).

۲. کلمه التصوف - در لزوم تمسک به کتاب و سنت و اینکه حقیقت واحد است.

«مشرق» مربوط می‌شود. سهروردی بر پایه همین معنای دو وجهی کلمه اشراق به توصیف جهان می‌پردازد و درواقع همان کاری را انجام می‌دهد که ابن سینا در صدد انجام آن بود. به نظر شیخ اشراق، نور حقیقتی واحد است که هم نور و روشنایی ظاهری و مرئی و هم نور و روشنایی باطنی و نامرئی را دربر می‌گیرد. نور حقیقتی است که در مراتب گوناگون ظهور می‌کند، ولی این مراتب در اصل نورانیت هیچ تفاوتی با هم ندارند.

## جغرافیای عرفانی

فلسفه اشراق بر پایه یک جغرافیای عرفانی استوار است. در این جغرافیای عرفانی، مشرق جهان، نور محض یا جهان فرشتگان مقرب است که از هر نقص و تاریکی منزّه است و به دلیل تجرد از ماده، موجودات خاکی و فناپذیر نمی‌توانند آن را مشاهده کنند. غرض از مغرب کامل، جهان تاریکی یا عالم ماده و منظور از مغرب وسطی افلاک و ستارگان مرئی است که در آن نور و ظلمت به هم آمیخته است.

بنابراین، هر جا که سهروردی از مشرق و مغرب یا از خورشید طلوع کننده و غروب کننده سخن می‌گوید، کلام او را باید بر مبنای این جغرافیای نور و ظلمت در جهان هستی تفسیر کنیم.

## تکمیل

اگر لفظ اشراق در عالم محسوس دلالت دارد بر فروغ بامداد و لحظه‌ای که در آن، سپیده صبحگاهی در نخستین پرتو خورشید پدیدار می‌آید، در آسمان معقول جان بر چه می‌تواند دلالت داشته باشد؟

## آفرینش و اشراق

سهروردی از واقعیت اشیا به «نور» تعبیر می‌کند و تفاوت موجودات را در شدت و ضعف نورانیت آنها می‌داند. نور حقیقتی است ذاتاً روشن و روشنایی هرچیز وابسته به اوست. لذا همه چیزها به واسطه نورانیت نور آشکار و تعریف می‌شود و قابل شناسایی است. ذات باری تعالی که خود، هستی مطلق و مبدأ همه واقعیات جهان است، نور محض است و سهروردی با الهام

از قرآن کریم از او به «نور الانوار»<sup>۱</sup> تعبیر می‌کند. او در این باره می‌گوید:

«ذات نخستین، نور مطلق، یعنی خدا پیوسته نورافشانی (اشراق) می‌کند و بدین ترتیب متجلی می‌شود و همه چیزها را به وجود می‌آورد و با اشعه خود به آنها حیات می‌بخشد. همه چیز در این جهان پرتوی از نور ذات اوست و هر زیبایی و کمالی، موهبتی از رحمت اوست و رستگاری عبارت از وصول کامل به این روشنی است»<sup>۲</sup>.

### تحقیق



براساس جغرافیای عرفانی شیخ اشراق «مشرقیان» چگونه تفسیر می‌یابند؟

### تطبیق و مقایسه



چه شباهتی بین خورشید در تمثیل غار افلاطون و نور الانوار شیخ اشراق وجود دارد؟

### تأمل و استنباط



دیدن هر شیء به واسطه نوری است که از آن به چشم برخورد می‌کند، حال رؤیت خود نور برای چشم چگونه امکان‌پذیر است؟ از پاسخ خود چه نتیجه‌ای در خصوص آیه ۳۵ سوره نور می‌توان گرفت.

## قاعده امکان اشرف

سهروردی برای تبیین نظام آفرینش از یک قاعده مهم فلسفی به نام قاعده «امکان اشرف» استفاده می‌کند. برای درک مفهوم این قاعده ابتدا به این مثال ساده توجه کنید:

چشمه‌ای را در نظر آورید که از سرچشمه جریان پیدا می‌کند و به سوی جویبارها و برکه‌های اطراف خود سرازیر می‌شود. واضح است که تا زمانی که نزدیک‌ترین برکه به جریان آب پر

۱. یادآور آیه شریفه: الله نور السموات و الارض... (سوره نور، آیه ۳۵)

۲. حکمة الاشراق

نشود، نوبت به جویبارها و برکه‌های بعدی نمی‌رسد. لذا اگر در پایین دست چشمه، برکه‌ای را پر از آب ببینیم، به دلالت التزامی نتیجه می‌گیریم که حتماً برکه‌های بالادست قبلاً پر شده‌اند.

با توجه به مثال فوق، اصل قاعده بدین صورت بیان می‌شود:

اگر دو موجود ممکن را در نظر بگیریم و یکی در سلسله مراتب هستی بر دیگری مقدم باشد، یعنی اشرف از آن باشد، در این صورت در مقام موجود شدن، ممکن اشرف اول موجود می‌شود یعنی فیض وجود اول به او می‌رسد و بعد از او ممکن دیگر را بهره‌مند خواهد ساخت.

استفاده‌ای که از این قاعده می‌شود این است که اگر برای ما ثابت نشده باشد که موجود اشرف تحقق یافته است، می‌توانیم با ملاحظه موجود غیر اشرف، وجود اشرف را ثابت کنیم. در این صورت شکل برهان چنین خواهد بود:

اگر ممکن غیر اشرف وجود یافته باشد، ممکن اشرف مقدم بر آن موجود خواهد بود.

لیکن ممکن غیر اشرف وجود یافته است.

پس ممکن اشرف مقدم بر ممکن غیر اشرف موجود شده است.

## تأمل



- ۱ اگر کسی خود فاقد پول و ثروت باشد آیا می‌تواند بخشنده پول باشد؟
- ۲ آیا اولین مرتبه بعد از پرتو نور قوی، باید به منبع نور شبیه باشد، یا به آخرین درجه‌ای که نور به تاریکی می‌گراید؟
- ۳ آیا می‌توان باور کرد که بلافاصله بعد از منبع نوری قوی، نوری ضعیف باشد و از آن نور ضعیف نوری قوی‌تر از اولین پرتو نور از منبع، وجود پیدا کند؟ چرا؟
- ۴ اگر از خداوند واحد، یک چیز وجود پیدا کند، این موجود به حیث درجه وجودی باید ضعیف‌ترین مرتبه را داشته باشد یا قوی‌ترین؟
- ۵ چه نقصان‌هایی در عالم ماده می‌بینید؟ آیا ضعف در موجودات ممکن دارای مرتبه است؟ آیا وجود مراتب می‌تواند ثابت‌کننده عالی‌ترین مرتبه وجود باشد؟



آیا این سؤالات از اولین تا آخرین سؤال می‌تواند ذهن را مرتبه به مرتبه به اثبات خدای واحد یا نورالانوار برساند؟

## مراتب انوار

سهروردی واجب‌الوجود را نورالانوار می‌داند و همهٔ مراتب وجود را نیز که از نورالانوار صادر شده‌اند، با استفاده از کلمهٔ نور توصیف می‌کند.

چون در فیض ازلی را گشود  
کرد فیوضات وجودی ظهور  
شعشعه زد لمعهٔ جود از وجود  
بر مثل آیهٔ الله نور

سهروردی با استفاده از قاعدهٔ امکان اشرف اثبات می‌کند که در مراتب هستی، فرشتگان بی‌شماری وجود دارند. شیخ هریک از آنها را «نور قاهر» می‌نامد. انوار قاهر، تجلی نور الهی هستند که سراسر قلمرو هستی را پر کرده‌اند و مرتبهٔ هریک بالاتر از دیگری است. انوار قاهر یک زنجیرهٔ طولی از فرشتگان را در نظام هستی تشکیل می‌دهند. علاوه بر این رشتهٔ طولی، سهروردی از طریق قاعدهٔ امکان اشرف یک رشتهٔ عرضی از انوار را نیز اثبات می‌کند که هم‌رتبه و هم‌درجه‌اند و نسبت به یکدیگر جنبهٔ وجود بخشی و علیت ندارند. او این طبقه از انوار قاهر را که تدبیر همهٔ امور عالم طبیعت به عهدهٔ ایشان است، «ارباب انواع» می‌نامد. به نظر شیخ اشراق، تأثیر طبقهٔ عرضی انوار یعنی همان ارباب انواع<sup>۱</sup> در طبیعت به وساطت رشته‌ای دیگر از فرشتگان که مرتبهٔ آنها پایین‌تر از ارباب انواع است، انجام می‌شود. شیخ اشراق این رشتهٔ متوسط از فرشتگان را «انوار مدبر» و گاهی «انوار اسپهبدی» می‌نامد. این طبقهٔ متوسط از فرشتگان به مرتبه‌ای از جهان ماورای طبیعت تعلق دارند که حکمای بعد از سهروردی آن را «عالم مثال» یا «عالم ملکوت» نامیده‌اند. این مرتبه، در فلسفهٔ اسلامی جایگاه بسیار مهمی دارد. نزد مشائین، عالم عقول زنجیره‌ای طولی از مجردات بود که بلافاصله بعد از جهان طبیعت قرار داشتند و طبیعت تحت نفوذ تدبیر آخرین آنها قرار داشت. در فلسفهٔ سهروردی طبقه‌بندی عالم هستی به اثبات مرتبهٔ دیگری در مجردات منجر شد. این مرتبه واسطهٔ میان عقول (یا انوار قاهره و ارباب انواع در نظر سهروردی) و عالم طبیعت و در واقع، همان انوار اسپهبدیه یا «عالم مثال» است. با

۱. در اصطلاح سهروردی، ارباب انواع همان مُثُل افلاطونی است.

اثبات این مرتبه، زمینه برای مباحث مهم دیگری در فلسفه اسلامی فراهم شد. بحث اثبات تجرّد بعد خیال در انسان و اتحاد عالم و معلوم در همه مراتب و اثبات معاد جسمانی - که صدرالمتألهین به طور گسترده به بحث درباره آنها پرداخته - در گرو اثبات همین عالم متوسط، یعنی عالم مثال است.

## نظریه شناخت

سهروردی علاوه بر اینکه جهان هستی و سلسله مراتب موجودات را بر اساس بینش اشراقی تفسیر می کند، احوال نفس آدمی و شناخت و معرفت در او را هم به همین شیوه توضیح می دهد. ساحت عرفانی اندیشه ابن سینا آن قدر وسعت نیافت که بتواند از شناخت نظری و استدلالی فراتر رود و تجربه عرفانی را هم دربرگیرد. اندیشه ابن سینا در فضای عقلی صرف باقی ماند اما نظریه «اشراق» راه را برای اتحاد و درهم آمیختگی دانش نظری و برون نگر فیلسوفان و ذوق عرفانی و درون نگر عارفان هموار کرد. در فلسفه اشراق این مهم به برکت عبور از مرحله علم حصولی به عرصه علم حضوری میسر گردیده است.

## تحقیق

تحقیقی را با کمک دوستان درخصوص «چیستی شناخت» و «تاریخ بحث در مورد شناخت» تهیه کرده و برای کلاس همراه با نقد و گفت و گو ارائه دهید.

## کشف

رابطه بین مخلوقات با خداوند چه نوع رابطه‌ای است؟ آیا این رابطه گسستنی است؟ چرا؟

## جست و جوی و کشف رابطه

درخصوص عالم مثال سهروردی تحقیق کنید و اهمیت آن را به بحث بگذارید؟





آیا می‌توانید نمودار مراتب وجود را از نورالانوار تا عالم ماده مطابق شرح شیخ اشراق درخصوص آفرینش از نورالانوار ترسیم کنید؟ نمودار خود را با دیگر همکلاسی‌هایتان مقایسه کنید؟ کدام یک از نمودارها مراتب نور یا آفرینش را کامل‌تر نشان می‌دهد؟



نظام آفرینش ابن سینا چه شباهتی با نظام آفرینش شیخ اشراق دارد؟ تفاوت و نوآوری نظام شیخ اشراق در چیست؟

## علم حصولی و علم حضوری

در منطق آموخته‌اید که انسان از طریق صورتی از اشیا که در ذهن او نقش می‌بندد، نسبت به آنها علم و آگاهی پیدا می‌کند؛ مثلاً به واسطهٔ صور درخت، اسب، کتاب، کوه و... آنها را می‌شناسد. به همین دلیل، در تعریف علم گفته‌اند: **الْعِلْمُ هُوَ الصُّورَةُ الْحَاصِلَةُ مِنَ الشَّيْءِ عِنْدَ الْعَقْلِ**؛ علم عبارت است از صورتی از شیء که در ذهن حاصل می‌شود.

پرسشی که در اینجا پیش می‌آید این است که علم ما به همین صور علمی که در ذهن نقش می‌بندد، چگونه علمی است؟ آیا علم ما به صوری چون درخت، سنگ، اسب و شتر نیز به وساطت صور دیگری است؟ آیا از صوری که از اشیا در ذهن داریم، به واسطهٔ صورت‌های دیگری آگاه می‌شویم یا آگاهی ما از آن صور مستقیم و بی‌واسطه است؟ اگر علم ما به صور ذهنی اشیا غیرمستقیم و به واسطهٔ صورت‌های دیگر باشد، همین پرسش را دربارهٔ صور اخیر نیز می‌توان مطرح کرد: آیا علم ما به صور اشیا نیز به واسطهٔ صور دیگر است یا نه؟ به همین ترتیب، می‌توان مرحله به مرحله همین سؤال را دربارهٔ این صورت‌ها مطرح کرد. این کار در نهایت به یک تسلسل باطل منتهی می‌گردد و در نتیجه، علم و شناخت غیرممکن می‌شود. گذشته از این ما در ذهن خود به غیر از صور اشیای خارجی، صور دیگری نمی‌یابیم که معرف صور اشیا به ما باشند؛ یعنی، آگاهی ما به صور علمیه، متکی به صور دیگری نیست.

علم ما به اشیای خارجی که از طریق این صور علمیه حاصل می‌شود، **علم حصولی** نام دارد

و علم ما به همین صور علمیه که بی‌واسطه و مستقیم است، علم حضوری خوانده می‌شود؛ به عبارت دیگر، این صورت علمیه، از آن جهت که از شیء خارجی حکایت دارد، علم حصولی است و از آن جهت که بی‌هیچ واسطه‌ای خود را به ما نمایان می‌سازد، علم حضوری است. در نتیجه، آگاهی ما از اشیا و موجودات به علم حضوری بازمی‌گردد. هر علم حصولی مبتنی بر یک علم حضوری است و بدون علم حضوری هیچ علمی حاصل نمی‌شود.

## تشخیص

کدام یک از موارد زیر مصداق علم حضوری است و کدام یک مصداق علم حصولی:

- |                  |                     |
|------------------|---------------------|
| ۱ تشنگی          | ۶ بی‌سوادی          |
| ۲ درد            | ۷ عشق               |
| ۳ غم             | ۸ صور علمی          |
| ۴ توجه به خداوند | ۹ ترس               |
| ۵ فقر            | ۱۰ اعتماد به دیگران |

آیا می‌توانید بیان کنید چرا بعضی از این امور مصداق علم حضوری‌اند؟

## معلوم بالذات، معلوم بالعرض

دانستیم که در علم حصولی، شناخت ما نسبت به اشیاى خارجی همواره از طریق یک صورت ذهنی از اشیاى خارجی تحقق می‌پذیرد، به طوری که علم ما به آن اشیا به طور غیرمستقیم و با واسطه است؛ مثلاً صورت گل سرخ در ذهن ما واسطه قرار می‌گیرد تا ما از آن گل سرخ که در خارج از ذهن ماست، آگاهی یابیم. علم ما نسبت به گل سرخی که خارج از ذهن ماست، از طریق صورت آن حاصل می‌شود، ولی از صورت گل سرخ به واسطه صورت یا تصویر دیگری آگاه نمی‌شویم و علم ما نسبت به آن، عین همان صورت گل سرخ است.

اگر تصویر گل سرخ را در آئینه مشاهده کنیم، آنچه به طور مستقیم می‌بینیم تصویری است که در آئینه است. صورت ذهنی گل سرخ نیز در حکم همان تصویر آئینه است. گرچه غرض ما این است که گل سرخ خارج از ذهن را رؤیت کنیم و نه صورت ذهنی آن را، اما این غرض به دست نمی‌آید، مگر از طریق صورت ذهنی آن. کسی که خود را در آئینه تماشا می‌کند، در واقع

می‌خواهد سیمای خود را رؤیت کند اما آنچه می‌بیند چیزی جز تصویر سیمای خودش نیست. بنابراین، آنچه به‌طور مستقیم برای ما معلوم است و ذهن ما به آن آگاهی بی‌واسطه دارد، همان صورت شیء خارجی است که به علم حضوری دریافت می‌شود. همین صورت علمیه معلوم واقعی ماست و به همین جهت، به صورت ذهنی، معلوم حقیقی یا **معلوم بالذات** گفته می‌شود. از سوی دیگر، شیء خارجی که خودش از ما غایب است و آگاهی ما نسبت به آن از طریق صورتی است که در ذهن ما بوده و از آن شیء حکایت می‌کند، برای ما معلوم واقعی نیست و به همین جهت، به آن معلوم مجازی یا **معلوم بالعرض** گویند.

بنابراین، در حالت کلی چیزی که واقعیت آن برای ما آشکار و خود آن بدون واسطه نزد ما حاضر باشد و به علم حضوری برای ما معلوم گردد، «معلوم بالذات» ماست، اما چیزی که واقعیت آن نزد ما حاضر نباشد؛ بلکه تنها صورت ذهنی آن را در ذهن خود ببینیم و به واسطه صورت ذهنی از آن آگاه شویم، برای ما «معلوم بالعرض» خواهد بود.

نام فروردین نیارد گل به باغ      شب نگردد روشن از اسم چراغ  
تا قیامت زاهد ار می کند      تا ننوشد باده مستی کی کند

## استدلال و تطبیق

چرا اشیای خارجی می‌توانند برای ما معلوم گردند؟ معلومات ما چگونه برای ما معلوم هستند، به واسطه معلومات دیگر؟ پاسخ خود را با پاسخ به فعالیتی که بعد از مبحث آفرینش و اشراق و قبل از مبحث قاعده امکان اشرف داده‌اید مقایسه کنید. چه نتیجه‌ای می‌گیرید؟

## اشراق نفس

به عقیده سهروردی، شناخت حقیقی که همانا اتصال نفس با واقعیت و معلوم‌الذات است، از همین علم حضوری نفس به خود سرچشمه می‌گیرد. او تأکید می‌کند که اگر موجودی از ذات خویش آگاه نباشد، به غیر خود نیز آگاهی پیدا نخواهد کرد؛ زیرا هر علم و ادراکی بر علم حضوری استوار است و علم حضوری نیز مبتنی بر علم حضوری نفس به خویش است. علم حضوری به نفس، پیش از هر علم حضوری دیگری حاصل می‌شود و تا آدمی از نفس خود آگاهی نداشته باشد و آن را درک نکند، هیچ علم حضوری دیگری هم نخواهد داشت. علم حضوری عبارت است از حضور واقعیت معلوم در نزد نفس انسان و کدام معلوم است که از خود نفس به خود نزدیک‌تر

باشد و نزد خود حاضرتر؟ پس علم حضوری به نفس بر هر علم حضوری دیگری مقدم است و هر علم حضوری دیگری در پرتو علم حضوری به نفس حاصل می‌شود. از این رو، می‌توان سنگ بنای همهٔ شناخت‌ها و آگاهی‌ها را همین علم حضوری نفس به خود دانست.

سهروردی نفس انسان را نیز یکی از انوار مجرد می‌داند و علم حضوری نفس را به خود همان ظهور و تابش نورانیت نفس برای خویش توصیف می‌کند. نفس انسان به منزلهٔ یک منبع نور هم خود عین روشنایی است و هم همه چیز در پرتو نور آن معلوم و آشکار می‌شود. از آنجا که هر شناخت و ادراکی به برکت علم حضوری نفس به خود پیدا می‌شود و از آنجا که نفس آدمی عین نورانیت و روشنایی است، پس هر شناخت و ادراکی در شعاع نورانیت نفس به دست می‌آید؛ یعنی، با اشراق و روشنایی نور نفس درک حقیقت برای انسان ممکن و میسر می‌شود.<sup>۱</sup>

### تأمل فلسفی

چرا ما می‌توانیم به ناآگاهی‌های خود آگاه گردیم؟ اگر ما به آگاهی‌های خود آگاه نباشیم می‌توانیم با دیگران در مورد امور مختلف سخن بگوییم؟ آیا ما وقتی به چیزی آگاه هستیم به اینکه این آگاهی از خود ماست می‌توانیم شک کنیم؟ چرا؟

### تکمیل

اگر همهٔ آگاهی‌های ما به آگاهی از خود نرسد چه اتفاقی می‌افتد؟

### دیالوگ فلسفی

سخن سهروردی را درخصوص علم حضوری به نفس در آخرین پاراگراف مبحث اشراق نفس برای دوستان خود تفسیر کنید. آیا دوستان شما تفسیر شما را قبول دارند؟ دلیل آنها را جویا شوید. آیا استدلال سهروردی برای شما یقین‌عاری از شک به وجود می‌آورد؟

۱. امام خمینی - رضوان الله علیه - در پیام خود به میخائیل گورباچف می‌نویسند: «... از اهل تحقیق بخواهید که به کتاب‌های سهروردی - رحمة الله علیه - در حکمت اشراق مراجعه کرده و برای جناب عالی شرح کنند که: جسم و هر موجود مادی دیگر به نور صرف که منزه از حس است نیازمند می‌باشد و ادراک شهودی ذات انسان از حقیقت خویش مبرا از پدیدهٔ حسی است.»



علم انسان به کدام یک از قضایای زیر مصداق علم حضوری است و کدام یک مصداق علم حصولی:

- ۱ من هستم.
- ۲ معلم در کلاس است.
- ۳ چه درخت زیبایی در حیاط مدرسه وجود دارد.
- ۴ ما مسلمان هستیم.
- ۵ شما به من اعتماد دارید.
- ۶ من این کاغذ را سفید می‌بینم.

### مشرق‌ها و مغرب‌ها

در جغرافیای عرفانی عالم هستی، مشرق نقطه تجلی نور وجود است و ایشیا و موجودات در پرتو این تجلی ظاهر می‌شوند. مغرب نقطه‌ای است که در آن این نور رو به تاریکی و غروب می‌نهد.

خورشید رُختِ چو گشت پیدا      ذراتِ دو کُون شد هویدا  
مهر رخ تو چو سایه انداخت      زان سایه پدید گشت ایشیا

سهروردی مراتب و درجات شناخت و سیر انسان در مدارج معرفت و حقیقت را نیز با همین مفهوم مشرق و مغرب توضیح می‌دهد.

از آنجا که نفس انسان نور مجرد و نورانیت عین روشنایی و ظهور است، پس نفس، هم در نزد خود حاضر و برای خود ظاهر است و هم در این نورانیت نفس، حقیقت ایشیا بر انسان ظاهر و آشکار می‌گردد. پس اگر نفس آدمی نورانیت بیشتری کسب کند و علم حضوری در او تقویت شود، حقایق ایشیا را بهتر رؤیت می‌کند و به شناختی عمیق‌تر و کامل‌تر دست می‌یابد. این نورانیت زمانی فزونی می‌گیرد که نفس انسان شایستگی دریافت نور بیشتر را از مبدأ نور - یعنی ذات نورالانوار - به دست آورد و به عبارت دیگر، نفس او همچون مشرقی گردد که خورشید حقیقت در آن طلوع و نورافشانی می‌کند. نفس انسان که به دلیل انتساب به نورالانوار یک حقیقت نورانی است، می‌تواند با کسب لیاقت معنوی، مشرق طلوع انوار بالاتری باشد و در مسیر کمال ارتقا پیدا کند.

پس جوینده حق و حقیقت که حُب دانایی با وجود او آمیخته است، مهیای اشراق و کسب نور از مبدأ انوار می‌شود. وجود او همانند مشرقی است که نور حقیقت در آن ظاهر می‌گردد و این جوینده حق پی در پی از مرتبه‌ای از شناخت و معرفت به مرتبه بالاتری گام می‌نهد و از مشرقی به مشرق دیگر گذر می‌کند و در هر مشرق، خورشید حقیقت با ظهور بیشتری بر او طالع می‌شود. بود یکی شمس که اشراق داشت      گرچه بسی مشرق آفاق داشت

## مقایسه و تطبیق



مشرق و مغرب عرفانی شیخ اشراق را با مشرق و مغرب جغرافیایی مقایسه کنید.

## استخراج پیام



با توجه به اینکه از نظر شیخ اشراق علم حضوری نفس منشأ هرگونه ادراک و اتصال به شمار می‌آید، چه موقع انسان به عالی‌ترین مرتبه ادراک و اتصال حقیقت نایل می‌شود؟

## مشرق اصغر و اکبر



نفس ابتدا در مشرق اصغر قرار دارد؛ مشرق اصغر مرتبه ضعیف علم حضوری به خویشتن و نقطه آغاز سفر معنوی اوست. پس آنگاه با ترک شهوت‌ها و لذت‌های مادی و مخالفت با هواهای نفسانی از دلبستگی به بدن و خواسته‌های آن - که مغرب نفس اوست فاصله می‌گیرد و رفته‌رفته در اثر تزکیه و تهذیب، شایستگی صعود به مشرق‌های عالی‌تر را پیدا می‌کند. در آن مشرق‌ها حقایق برتری بر او ظاهر می‌گردد و با نورانیتی که به دست می‌آورد، علم حضوری او هم بیشتر می‌شود. هر مشرق نفس نسبت به مشرق بالاتر در حکم مغرب است و هر مغرب نسبت به مغرب پایین‌تر در حکم مشرق است. پس نفس در سلوک روحانی خود پیوسته از مغربی به سوی مشرقی در حال سیر است تا به **مشرق اکبر** یا عالم عقول و نورانیت محض و قرب به نورالانوار نایل شود. بنابراین، در حکمت سهروردی، شناخت حقیقت امری صرفاً نظری نیست و تنها با بحث و استدلال به دست نمی‌آید. شناخت حقیقت با سیر در مراتب نورانیت نفس مقذور است و عارفی که به حضور ناب و خالص و عالی‌ترین درجه نورانیت برسد، همان حکیم متأله است که با تمام وجود خود در محضر خداوند است. این حکیم عارف نگاهبان میراث انبیا و اولیای الهی است.

## تکمیل



آیا همان‌طور که انسان در مرتبه مشرق‌ها می‌تواند به مشرق‌های بالاتر صعود کند در مسیر مغرب‌ها نیز می‌تواند به مغرب‌های پایین‌تر نزول کند؟ آیا می‌توانید از آیات قرآن در این خصوص، مثال‌هایی را ذکر کنید.



در دنیای امروزی چگونه می‌توان نگاهبان میراث انبیا و اولیای الهی بود؟

## تمرین‌ها

- ۱ تفاوت روش حکمت اشراق را با حکمت مشاء و عرفان بیان کنید.
- ۲ مدارج دانایی را از نظر سهروردی توضیح دهید.
- ۳ حکیم متأله از نظر سهروردی کیست؟
- ۴ در تفکر سهروردی در عین اعتقاد به حقیقت واحد، کثرات چگونه تبیین می‌شوند؟
- ۵ عناوین زیر را شرح دهید.
 

الف) مغرب کامل	ب) مشرق
ج) مغرب وسطی	د) انوار مدبره
- ۶ آفرینش و اشراق را شرح دهید.
- ۷ قاعده امکان اشرف را با ذکر مثالی توضیح دهید.
- ۸ تفاوت انوار قاهر و ارباب انواع را در مراتب انوار سهروردی بنویسید.
- ۹ سهروردی با اثبات عالم مثال (ملکوت) چه مباحثی را حل کرد؟
- ۱۰ ارتباط انوار در فلسفه سهروردی چگونه است؟ آن را با حکمت مشاء مقایسه کنید.
- ۱۱ علم حصولی و حضوری را با ذکر مثالی تعریف کنید.
- ۱۲ معلوم‌بالذات و معلوم‌بالعرض را با ذکر مثال تعریف کنید.
- ۱۳ علم انسان نسبت به نفس را شرح دهید.